

پیش معنی
کاری از نشر نگاه معاصر

هندسه‌ی معنا

در

پرگار مولانا

مکتب‌البرهان

هفتاد و سه سال معنا

در

پرگار مولانا

نگارخانه
نشر نگاه معاصر



هندسه‌ی معنا در پرگار مولانا

محمدعلی تیرانداز

کتابخانه

ناشر: نشر نگاه معاصر (وابسته به مؤسسه پژوهشی نگاه معاصر)

مدیر هنری: یاسم رسام

حروفچینی و صفحه‌آرایی: حروفچینی هما (امید سیدکاظمی)

لیتوگرافی: نوید

چاپ و صحافی: فرنو

نوبت چاپ: یکم، ۱۳۹۷

شمارگان: ۱۱۰۰

قیمت: ۲۵۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۱۸۹-۲۵-۵

نشانی: تهران - مینی سیتی - شهرک محلاتی - فاز ۲ مخابرات - بلوک ۳۸ - واحد ۲ شرقی

تلفن: ۲۲۴۴۸۴۱۹ / پُست الکترونیک: negahe.moaser94@gmail.com

سرشناسه

: تیرانداز، محمدعلی، ۱۳۵۴ -

عنوان و نام پدیدآور

: هندسه‌ی معنا در پرگار مولانا / محمدعلی تیرانداز.

مشخصات نشر

: تهران: نگاه معاصر، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهری

: ۲۱۱ ص.؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.

فروست

: بینش معنوی، ۷۸.

شابک

: 978-622-6189-25-5

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا.

موضوع

: مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴-۶۷۲ ق. - نقد و تفسیر.

موضوع

: Mowlavi, Jalaloddin Mohammad ibn-e Mohammad, 1207-1273 -

Criticism and Interpretation

موضوع

: شعر فارسی - قرن ۷ ق. - تاریخ و نقد.

موضوع

: Persian Poetry - 13th Century - History and Criticism

رده‌بندی کنگره

: ۱۳۹۷ ۹۹ ت / PIR ۵۳۰۵

رده‌بندی دیویی

: ۸۱۳۱ فا

شماره کتابشناسی ملی

: ۵۳۴۰۴۴۳

به تبریز که شمس را زادگاه بود
به قونیه که مولانا را میزبان شد

و

به روح پرفتوح حسام‌الدین چلبی،
وجودی شریف و مستمعی موج‌ساز
در فعلیت آثار اندیشه‌ی مولانا بر قامت جامعه‌ی بشری

فهرست

۱۱	پیش‌گفتار.....
۱۵	هندسه‌ی معنا.....
۱۵	همه‌ او را می‌شناسند.....
۲۰	مقام و ماهیت سخن.....
۲۴	پرگار مولانا.....
۲۶	از تناسبات تا مناسبات.....
۳۰	دکان وحدت.....
۳۲	عبور از اندیشه.....
۳۳	برهنگی ازلی تا تعالی بشری.....
۳۷	دین در اندیشه‌ی مولانا.....
۴۱	دین تا دین.....
۴۵	اصالت جویی.....
۴۶	گدازه‌ی معناجویی.....
۴۹	شمس جان.....
۴۹	نور شمس یا آتش نیستان.....
۵۰	آفتاب جان و اشراق شمس.....
۵۴	نور شمس در وجود تیره.....

۵۹	هندسه‌ی زیبایی
۵۹	موهبت زیبایی
۶۳	ظهور زیبایی
۶۵	حضور در زیبایی
۶۶	موازات عقل و زیبایی
۶۸	هبوط در هبوط و زیبایی مجروح
۷۱	هندسه‌ی هنر
۷۱	موهبت هنر و ظرفیت مولانا
۷۳	مولانا و فضیلت هنر
۸۱	هندسه‌ی جان
۸۱	هندسه‌ی هوشمند
۸۲	ذات هوشمند
۸۶	هندسه‌ی انسان و هستی
۹۰	اوستاد هستی و شاگرد آگستی
۹۳	معنادرمانی در مکتب مولانا
۹۳	اگزستانسیالیسم یا فرا وجود معنا
۹۴	ظرفیت اندیشه‌ی مولانا در روان‌درمانی
۹۸	فرانکل شهروند شهر مولانا است
۱۰۹	اشارات مولانا
۱۰۹	عقل و جان
۱۱۳	عشق، ریسمان صعود
۱۱۵	ماهیت اندیشه
۱۱۶	اصالت و امید
۱۲۰	بالاین طبق
۱۲۳	نطق اسطرلاب
۱۲۳	مراتب
۱۲۴	مختصات ذوق

۱۲۵.....	اتحاد اضداد و بقای هستی.....
۱۳۰.....	پسماند ذرات.....
۱۳۱.....	صبر تا صدر.....
۱۳۳.....	حاجت و کمند هست‌ها.....
۱۳۷.....	نور غالب و رنگ قالب.....
۱۳۹.....	پانصد دهان.....
۱۴۰.....	دهان خشک و مشک سقا.....
۱۴۱.....	نشنو.....
۱۴۲.....	گوش سرتا گوش سر.....
۱۴۳.....	نقص و کمال.....
۱۴۴.....	آدمی و گندم خرمن.....
۱۴۵.....	حریم و حرمت انسان.....
۱۴۶.....	اختیار و آزادی.....
۱۴۸.....	آهنگ زندگی.....
۱۴۹.....	احمد و بوجهل.....
۱۵۰.....	انعکاس.....
۱۵۱.....	مقام غایب.....
۱۵۳.....	غنیمت وجود.....
۱۵۳.....	انسان و ابعاد مکان و زمان.....
۱۵۷.....	هندسه‌ی مرگ.....
۱۵۷.....	مرگ یا رجعت.....
۱۵۹.....	اشتقاق رجعت.....
۱۶۳.....	عرصه‌ی خیال.....
۱۶۳.....	حقیقت خیال.....
۱۶۶.....	خیال ضمیر و بانگ صغیر.....
۱۶۹.....	عرصه‌ی عدم.....
۱۶۹.....	عدم‌شناسی مولانا.....

- ۱۸۱.....توقع در عدم
- ۱۸۲.....تجلی اثر در عدم ارغنون
- ۱۸۶.....پژواک ارغنون
- ۱۹۱.....هولوگرافیک
- ۱۹۱.....جهان موازی یا عالم لطیف
- ۱۹۷.....سیمرخ کمال
- ۲۰۷-۱۹۷.....سی فراز از فیه مافیه در کمال یابی انسان
- ۲۰۹.....□ سخن پایانی
- ۲۱۱.....□ منابع

پیشگفتار

مخاطب این دفتر را درود می‌گویم چرا که یقیناً در او ماهیتی گوهریاب و سرشتی پاک جوست که گر جز این بود او چشم و دل جان خود را به چشم‌نوازی در این سیاهه‌ی کلمات نمی‌گمارد. او در خلوت جان خود یا معنا را در جست‌وجوست، یا کمال را در کلام مولانا می‌جوید و یا فراتر از این دورا در کند و کاواست، این‌گونه است که همواره مخاطب و مستمع فراترند و بهای کلام را معین می‌سازند و اثر در نگاه و اندیشه مخاطب است که مفهوم و معنا می‌یابد. از پس این عرض ارادت به عریضه می‌پردازم.

نگاه مولانا در مواجهات و امورات جهان مادی و عالم معنوی از دو وجه حقیقت منشأ و معنا محور در اندیشه‌ی وی موجبات جاذبه و جایگاه متعالی نظری ایشان را فراهم ساخته است. او با روشن ساختن و هدف قرار دادن دو اصل بنیادین اصالت محوری و معناطلبی همه‌ی افعال و کردار یومیه‌ی آدمی را هدفمند و معنادار می‌شمارد و در همه حال به میوه‌ی افعال و کردار، آدمی اشارت می‌دهد وی در مقاله‌ای در فیه مافیه می‌فرماید: «فی الجملة، اصل عاقبت است، عاقبت محمود باد» مولانا، معماری است که افق‌ها را وسعت می‌دهد. او نگاهی بسیط و فرامکتب و آیین دارد، اندیشه‌ای سیال و معناجو. او استاد انتخاب زاویه در نگاه وحدت‌مدار و تجمیع‌شده‌ی عرصه‌هایی چون دین، حکمت، فلسفه، علم و هنر و فرهنگ بشری است و با محوریت هندسه‌ی معنا در حفظ تناسب لازم بین موهبات و مراتب تعالی آدمی نگاهی

اعلا بر مرتبه‌ی عقل و دانایی آدمی دارد و انسان را بسی پر ظرفیت در کسب مراتب و رتبه‌های عقل علمی و فرادنیوی می‌داند.

مولانا معتقد است اگر انسان، همان خلیفه‌الله به ماهیت درآمده به لطف حق تعالی است، پس می‌بایستی طرق عقلانی، بینشی و کرداری این موجود با زیبایی‌شناسی و خداشناسی متعالی، درهم تنیده و در اتحاد باشد چرا که میزبانی چنین مقام و منزلتی می‌بایستی ظرفیت پذیرایی این موهبات و حقایق را داشته باشد. بدین منظور برای فتح این مرتبه و کسب مراد هندسه‌ای را لازم می‌داند که ضمن امکان فعلیت آن در حیات دنیوی افق و غایتی مقصود را بر رستگاری آدمی حاصل آورد. مولانا هندسه‌ای معنوی را که موجبات معرفت و درک حقایق حقیقت هستی است، توصیه می‌کند و اوج این هندسه را تقرّب مقام انسان در حیطه‌ی امن حق تعالی می‌داند.

مولانا، گرچه در مقام کسب فضائل، آدمی را در قامت کلام و سخن راهبری می‌کند اما در یک سرفصل جامع، او را باید مربی و استاد «چگونه دیدن» مواهب و مراتب هستی و هر آنچه که هست نامید. او به مثابه یک هنرمند در خلق و اعتلای آثارش در ممتازترین نقطه‌ی ممکن مستقر و به جست‌وجوی معنا می‌پردازد و در همین موازات او به تمام طبقات جامعه‌ی بشری، اعم از اهالی دین، علم، ادب، فلسفه، عرفان، هنر و حتی حکیمان روان‌کاو، اندیشمندان انسان‌شناس، نوعی نگاه از دریچه اصالت معنا را به ارمغان دارد تا بدین سان هیچ خُسرانی در مسیر رستگاری و حلاجی در تمیز دادن حقیقت امور هستی برای انسان حقیقی، پیش رو نباشد. مولانا هدفی بلند مرتبه دارد او می‌خواهد باورهای ژرف و ارزش محور را در باغ اندیشه‌ی آدمی چون نهالی بکارد تا میوه‌ی حقیقت معنا، اصل و کیان معنای وجود آدمی گردد.

او در یک سادگی پر شکوه ارتباط خود با معبود را که مرتبه‌ی اعلای حق تعالی است تا حریم و منزل یار نزدیک می‌یابد و در عین همین سادگی، وجود خود را امانتی از موهبت یار، که جان جانان است می‌شمارد و در همین حین، تضرع بریار می‌نماید تا به یمن موهبت عقل جزوی که در امانت دارد مدد جوید تا به پرتوهای پاداشین عقل کل نیز نائل آید. او این پرتوهای عقلانی و ماورایی را نقطه‌ها و پله‌های صعود خود بر مرتبه‌ای در نزدیکی و منشأ حقیقت یار می‌داند چرا که او مشتاق بر حضور در این

حیطه‌ی امن است. مولانا از مراتبی حقیقت منشأ، چون جایگاه اعلای دین، عقل، حکمت و هنر، انتظارات و مقاصدی بس بلند مرتبه و متعالی در کمال‌یابی انسان حقیقی را دارد و همه‌ی آن عرصه‌ها را در کُل، نردبان تعالی و رشد معنا محور انسان می‌خواند و هیچ شکوه و هیبتی را فراتر از حرکت از قوه به فعلیت و باز حرکت و حرکت به قصد منشأ نمی‌داند. او ما را اشارت می‌دهد به قصد تماشای جهان صورت، ساکن نمایم چرا که این جهان بسی فریبنده است و اصل را در باطن آن بجویم که بسیار بسیط بر جهان صورت باشد که آن «عالم معناست» چرا که بی‌درک وجود این عالم، هبوطی پی در پی، آدمی را در انتظار است.

او با مبنایی روشن، فرد فرد آدمیان را مسئول در امانت این جان گرانمایه و پیوند یافته با جان جانان می‌داند.

به پاس شکوه اندیشه‌ی اعلاء و معنا محور مولانا و ظرفیت حکمت اوست، که چون هندسه‌ای ابدی در نزد ماست، تا انسان امروز را که متأثر از هجمه‌ی سرعت در مدرنیته‌ی محصولی و جهان مصرف‌گرای ماده محور اسارت یافته و دچار عدم تعادل وجودی و ناموزونی هندسی گشته را یاری داد، سرعتی طغیانگر از پیشرفت‌های برون مایه آدمی که هیچ تناسبی با روح و روان و خود حقیقی انسان را ندارد چرا که نقصان انسان امروز نبود و زان و هندسه‌ای منظوم بین ابعاد روحی و وجودی اوست، که موجبات عدم وحدت روحی فرد را رقم می‌زند.

هندسه‌ی معنای مولانا، نقل هندسه‌ای است که بتوان به یمن حضور و بهره‌جویی از آن، روح و روان آدمی را به دایره‌ی حقیقت جو و اصالت طلب متصل نمود، دایره‌ای ایمن که نقطه‌ی مرکز پیرگارش از حقیقت وجود نشأت دارد و شعاع وسیع این پرگار تا عالم لایتناهی معنا، گسترده است. هندسه‌ای که به مدد از اندیشه‌ی معنوی مولانا، کیستی و چیستی موجودیت آدمی را از فردیت انسان تا هستی وجود، پاسخ دهد و هر فرد را به کشف و شهود و درک فردی در مواجهه با مراتب حیاتی وی فائق سازد تا آدمی با معرفت و احاطه بر کیستی و چیستی خود، اعلا ترین چیدمان هندسی را در صورت و سیرت انسانی خود ترسیم کند.

مولانا آدمیان را به قبله و مقصود معنا فرامی‌خواند و اصالت را در معنا می‌داند و

عشق را محیط حاکم بر عالم هستی می‌خواند و انسان معناگرا را توانمند و اعلا مرتبه می‌شمارد، چرا که این‌گونه انسانی به خود طبیعی مسلط شده و راه بر عرصه‌ی متعالی خود حقیقی نهاده، لذا زندگی او در قالب معنا ظهور یافته و مقدمات حضوری معنادار را فراهم می‌سازد. چرا که این مرتبه‌ی اعلا، مقامی حاصل از پویایی در طریق حقیقت معناست، که غایت مقصود انسان کمال محور است.

محمد علی تیرانداز

۱۳۹۵

هندسه‌ی معنا

همه او را می‌شناسند

جلال الدّین محمد بلخی، شهره به مولانا یا رومی، مردی عالم، عارف و عاشق که در قالب شاعری حکیم معرف جهانیان است. او به سال ۱۲۰۷ میلادی (۵۸۶ شمسی) یا ۶۰۴ هجری قمری در شهر بلخ چشم به جهان گشود، وی فرزند بهاء الدّین عارف و صوفی و عالم بزرگ بلخ بود.

مولانا شکوهی است در کالبد انسان و نشانه‌ای از حق تعالی برای اهل یقین که به بازگشت آدمی به سوی مالک آفرینش و حقیقت عالم ایمان دارند. چرا که او را موهبت استعدادی است الهی تا با مکاشفات و شهود خود بهان صورت و عالم و مراتب فضیلت را تمیز دهد و از حاصل آن آدمیان را وجودی نوبخشد، تا آنجا که موجود «انسان» نامیده او شرق و غربی در وحدت یابد و همه را در تجمیعی واحد ببیند.

مولانا کسب فضائل و مراتب کمال را در جهت تعالی انسان معناگرا و مستعد در حقیقت جوینی لازم می‌داند تا مرید مشتاق را در سیر خواسته‌های عالی تر رهنمون باشد.

او دریگانگی بنیاد حقیقت چنین می‌فرماید:

صد کتاب ار هست، جزیک باب نیست صد جهت را قصد جز محراب نیست

این طُرُق را مَخْلَصی یک خانه است این هزاران سنبل از یک دانه است
چرای شکوه مولانا از آنجایی است که مولانا در تمامی آثارش تلاش دارد
آدمیان را به یُمن و قصد اتحاد بنیادی شان در ازل آفرینش یادآور بوده و ارج نهد و
همواره نژاد و تن را در نقش عاریتی صرفاً همچون ابزار و آلتی از برای فعلیت امور
فیزیکی بشمارد و نقش تن آدمی را که نژاد و شمایل و ظواهر را بدک می‌کشد در
عین نزدیکی، دورترین عضو به جان و باطن حقیقت وجود آدمی داند. در این
مقصود می‌فرماید:

چون شناسد جانِ من جانِ تو را یاد آرند اتحادِ ماجری
شاید بارزترین قصد مولانا در انتشار اندیشه‌اش اعتلای کیفیت مواجهه‌ی
جوامع بشری در امر اتحاد آدمیان باشد چرا که او تأثیرات وحدت روحی
فی مابین آدمیان را در شکل‌گیری هیبت و هیأت جهان پیرامون آدمی و امور
متعاقب دنیا قطعی، مهم و تعیین‌کننده می‌داند.
مولانا از دین حکمت، علم، فلسفه، عرفان، هنر و حتی طریق سماع
مقصودی منظوم و حاجتی مطلوب دارد باشد که آن مراتب موجب وحدت
گردند. در این قصد می‌فرماید:

مثنوی ما دگان وحدتست غیر واحد هر چه بینی آن بُتست
مولانا در ارزیابی، منزلت و مراتب عرصه‌های مذکور معرفتی و الهی فوق فقط
مرتبه‌ای را اعلاء و حقیقی می‌داند که بتواند آدمی را به بنیاد حقیقی خودشناسی
سوق دهد و به یُمن معرفت به آن هندسه‌ی متعالی، وحدت و اتحاد و
نوع‌دوستی حاصل آید که در غیر این صورت چه بسا راه‌ها دورتر و کژ گردد و
حاصل آن همه، نمودی متضاد و غیر الهی را برای بشر فراهم سازد.

لذا مولانا کیفیت زندگی را فقط در وجه معرفت بر موهبات و الهامات معلوم
در حقیقت حق تعالی می‌داند و سایر امور وحدت‌شکن و تفرقه‌ساز را باطل
می‌شمارد.

مولانا عناصر و امور متضاد را لازمه‌ی حرکت و حیات هستی می‌داند و در این عرصه تغییر لحظه به لحظه و دم به دم امورات هستی و موجودات آن را تلاشی در فعلیتی نوبه نسبت مرتبه‌ی قبلی‌شان می‌داند. او وجود حرکتی مستمر و دائمی از مرتبه‌ی قوه به فعلیت و تحوّل نو و پیوسته را حاصل این تضادها می‌داند.

مولانا جان مستعد وصال در وادی کمال را مشتاق به دوری از نقص‌ها و تقرّب در مرتبه‌ی تعالی می‌یابد و این مرید مستعد را به تمنا و تضرّع به قبله‌ی جان جانان می‌خواند تا او ظهوری مجدد یابد در عرصه‌ای اعلا تر.

شاید سکون و ثبوت، تنها فصل ناموجود در اندیشه‌ی مولانا باشد چرا که در هیچ مرتبه‌ای از اندیشه‌ی مولانا به غیر از پویایی مقام و اندیشه‌ی آدمی را از او شاهد نیستیم. او دگرگونی را از جمادات و نباتات و حیوانات و حرکت موزون ثوابت و قمرها و هندسه‌ی فی مابین آنها در کھکشان‌ها و تأثیرات متقابل هر کدام را به کلام و سخن می‌پیماید و هرآنی را جهانی نو و اندیشه‌ای نو می‌خواند. او در هدفمند بودن تحرکات هستی چنین می‌فرماید:

میل هر جزوی به جزوی هم نهد ز اتحاد و هردو تولیدی زهد

شب چنین با روز اندر اعتناق^۱ مختلف در صورت، اما اتفاق

روز و شب، ظاهر دو ضدّ و دشمنند لیک هر دو یک حقیقت می‌تنند

در حیطه‌ی سخن، این مرد بزرگ، این آبرانسان را سخت می‌توان فهمید و دشوار تفسیر کرد هیچ معلوم نیست او صاحب کهنه‌متاعی است که قصد نوفروشی آن را دارد یا نومتاعی را به قدمت کهنگی‌اش می‌فروشد.

مولانا را می‌توان فاتح و محیط بر زمان دانست، او به هست نیست، اما هنوز هم هستی دارد، در میان حکما، عرفا، شعراء او جبریل اندیشه‌ی پویای، نوع بشر است.

۱. هم آغوشی کردن.

او به قصد وصال حق چنین می‌فرماید:

پند من بشنو که تن بند قویست کهنه بیرون کُن، گرت میل نویست
ترک شهوت‌ها و لذت‌ها سخاست^۱ هر که در شهوت فروشد، برنخاست
نور حق بر نورِ حس راکب شود آنکهی جان سوی حق راغب شود
نورِ حس را نور حق تزئین بود معنی «نورِ علی نور» این بود

احاطه‌ی مولانا بر علوم شهودی و سلوک و عرفان وی به او امکان ظهور داد تا اندیشه‌ی او در قالب سخن و شعر متجلی شود او در قرن هفتم قمری با یقین و اطمینان از وجود هزاران آفتاب و دگرگونی و نودیدی عالم ماده سخن گفته و جهان را هر لحظه در تغییر و موجی نو دریافته است. او همه‌ی اجزای عالم را که تمثای وحدت دارند و میل به ظهور در عرصه‌ی کل را در پیش دارند به تصویر و تفسیر کشیده است و این هندسه را منتظم بر افاق اندیشه‌ی قدسی و بنیاد معماری هستی می‌داند.

تا چه عالم‌هاست در سودای عقل عقل پنهانست و ظاهر عالمی
چون زدانش موج اندیشه بتاخت از سخن، صورت بزاد و باز مُرد
صورت از بی‌صورتی آمد برون هر نفس نومی شود دنیا و ما
عمر، همچون جوی، نو نومی رسد تا چه با پنهانست این دریای عقل
صورت ما موج، یا از وی نمی از سخن و آواز او صورت بساخت
موج، خود را باز اندر بحر بُرد باز شد، که اِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ
بی‌خبر از نوشدن اندر بقا مستوری^۲ می‌نماید در جسد^۳

اگرچه در ظاهر و در کالبد جهان عینیت، بُعد زمان تمامی موجودات را می‌پیماید و توقف و فرسایشی در بنیاد زمان نیست، اما هستند انسان‌هایی بلندمرتبه که گاه قرن‌ها از زمان حیات فیزیکی خود پیشی می‌گیرند و زمان را

۱. گرم و بخشش. ۲. مستوری: پایداری. ۳. جسد: جسم انسان.

درمی‌نوردند و ضمن غلبه بر بُعد زمان، جوامع بشری را مدیون و مرهون اندیشه‌ی عمیق خود می‌سازند. گاه تصورش برای انسان سخت می‌نماید که چنین روح بزرگ و دائم‌الطیری در چه کالبد جسمانی گنجیده و چگونه آن کالبد توانسته نقش زمینی این مرد بزرگ را ایفا کند و این تصدیقی است در آن‌که هر آنچه را جان خواند، جسم آن را درانجامد.

مولانا، مساحت و ابعاد محدودی برای انسان حقیقی قائل نیست و محدوده‌ی هندسه‌ی اندیشه‌اش را برای انسان معناگرایی کرانگی می‌نامد. میزان پذیرش امواج و گنجایش ظرف اندیشه‌ی مولانا سر در بی‌کرانه‌ها دارد، لذا می‌فرماید:

پس خلیفه ساخت صاحب سینه‌ای تا بود شاهیش را آئینه‌ای
پس صفای بی‌حدودش داد او و آن‌گه از ظلمت ضدش بنهاد او
مولانا معارف خود را در سه مرحله قرار می‌دهد که اعلاترین مرتبه آن از طریق مکاشفه و شهود و مرتبه دوم آن از طریق علم و مرتبه سوم آن از طریق حواس انسان است.

مولانا می‌گوید حواس ما محدود است و محروم از درک کامل حقیقت و مرتبه‌ی این حواس را ابتدایی‌ترین و پایین‌ترین مرتبه‌ی ادراک انسان می‌داند. مولانا، محیط تن را حصار جان می‌داند و آن را چون دیواره‌ی یک کوزه به تصویر می‌آورد و این پوسته را چون حجابی مانع پرواز و اوج و فراز جان آدمی در عالم معنا می‌داند.

چیست آن کوزه، تنِ محصورِ ما اندروآبِ حواسِ شورِ ما
کوزه‌ای با پنج لوله پنج حس پاک دار این آب را از هرنجس
اندیشه مولانا چنین مصوّر می‌کند:

غایت حیات ما انسان‌ها، زندگی در حریم و حضور در عالم معناست. حتی

اگر این امر از صورت به معنا منتهی گردد، هر چند این نوع ارتباط و سیر را مولانا ابتدایی می‌داند، اما او از مریدان حقیقت یکی بیش نمی‌خواهد و می‌فرماید:

همواره به معنا بیانیدشده. مولانا این کسری روحی و روانی انسان امروز را پیش‌بینی نموده و این تشنگان معنا جو را به مثنوی دعوت می‌کند.

گرشده عطشان بحر معنوی فرجه‌ای گن در جزیره‌ی مثنوی

مولانا می‌فرماید آدمی قامت و ابعاد انسانی خویش را خود تعیین می‌کند، پس آنانی بلند مرتبه‌ترند که افق‌هایشان بلندتر و ریشه‌هایشان ژرف‌تر باشد لذا از صورت و معنا تو یک اختیار کن.

مقام و ماهیت سخن

آب حیات آمد سخن، کاید ز علم من لَدُن^۱

جان را از او خاکی مکن، تا بر دهد اعمال‌ها^۲

براهل معنی شد سخن اجمال‌ها تفصیل‌ها^۳

براهل صورت شد سخن تفصیل‌ها اجمال‌ها^۴

در نگاه مولانا، صوت و آوا، لفظ و سخن و همه‌ی اصوات از مواهب حق تعالی در تجلی و ظهور عالی‌تر زیبایی خوانده شده و همه‌ی آن را بر قامت و هیبت عرصه‌ی معنا می‌داند و همه این اصوات و الفاظ در اندیشه وی از امور بنیادین به منظور موجودیت و ادامه‌ی حیات انسان در هستی خوانده شد.

در نگاه مولانا، وادی سخن که اعلا مرتبه بر لفظ و صوت است و اتحادی از صوت و لفظ را که با گنجینه‌ی معنا کمال یافته در خود گنجانده و نیز سعی در القاء و احیای معنی و معنا دارد، لذا هندسه‌ی سخن قوه‌ای است مستقل در فعلیت دادن اندیشه و امورات آدمی در هستی تا مرز بی‌کران و نامحدود عالم،

۱. من لدن: خداوند، حکیم علیم.

۲. اعمال‌ها: کردار.

۳. تفصیل: جدا، جدا کردن.

۴. اجمال‌ها: گردآوری و جمع‌آوری.

انسان به پشتوانه‌ی سخن می‌تواند مرزها را بپیماید و قفل‌ها را باز کند و حجاب از اسرار هستی بردارد و این سیطره‌ی عرصه‌ی سخن و احاطه‌ی آن بر قاموس و پیکره انسان است تا آدمی بتواند در کشف نهفته‌های هستی و مقصود در غایت معنا فائق آید. از هندسه‌ی وسیع و محیط سخن همین بس که حق تعالی با انسان مخلوق خود سخن می‌گوید و این مهم از ویژگی و ماهیات ژرف و عمیق وادی سخن است چرا که تنها هیبت فعلیت سایه‌ی اندیشه قدسی برای ابراز و ارائه و نشر آن اندیشه‌ی الهی از لسان آدمی همان ماهیت وجودی و شاخصه ذاتی عرصه‌ی سخن است. هیچ امکانی جایگزین بر قامت موهبت و ماهیت سخن نیست.

صورت از معنی، چو شیرازیشه دان یا چو آواز و سخن ز اندیشه دان
این سخن و آواز، از اندیشه خاست تو ندانی بحر اندیشه کجاست
لیک چون موج سخن دیدی لطیف بحر آن دانی که باشد هم شریف
چون زدانش موج اندیشه بتاخت از سخن و آواز و صورت بساخت
از سخن، صورت بزاد و باز مُرد موج، خود را باز اندر بحر بُرد
صورت از بی صورتی آمد برون باز شد، که اِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ

در نگاه مولانا همچون تمام امورات هستی عرصه‌ی سخن نیز اصالت و عاریتی دارد. او ماهیت سخن را در قالب صورت و معنا ارزیابی می‌کند و صورت آن را در شمایل الفاظ به قصد تکلم و نیاز در رفع حاجات روزمره‌ی آدمی می‌بیند و قالب دوم آن را موج عقل و سایه‌ی اندیشه به قصد ظهور می‌شمارد که از عالم ماوراست و از مبدأ ذات خلقت سرچشمه دارد و سخن صورت از لفظ بر خود دارد ولی ژرفای معنوی آن عمق در بحر اندیشه‌ی قدسی، و این بُعد از سخن آغشته به بار معناست او چون ماهیات فیزیکی و مادی به کلمه‌ی موج اشاره می‌کند و آن موج را به مانند نوایی ماورایی به سوی آدمی به تصویر می‌کشد.

مولانا ما را اشاره می‌دهد چون موج سخن را لطیف دیدیم بر حس لطیفی سخن که بیانگر سرمنشأ شریف این گوهر از مخزن و بحر وجودی سخن است نیز واقف و مطمئن باشیم.

مولانا در قالب شعر می‌فرماید: سخن همواره صورت و شکل می‌یابد، زاده شده و می‌میرد اما موج لطیف و اصالت آن به بحر شریف بازمی‌گردد اینجا مولانا به حقیقت و معنای حقیقی سخن اشاره کرده و اشارت می‌دهد که این بُعد از سخن ازلی و ابدی است مولانا در بیت بعدی می‌فرماید جهان صورت و صورت سخن از امری بی‌صورت، مایه می‌گیرد و از نوعی مرتبه و عدم موجودیت، فعلیت و حیات می‌یابد و پس از مبادله‌ی امواج از مبدا به مقصود و قصد فحوای کلام موج می‌سازد و دوباره به مبدأ وجودی خود رجعت می‌کند یعنی به مخزن معنا و بحر اندیشه حق تعالی بازمی‌گردد.

وجود عرصه‌ی سخن هندسه‌ای در ابعاد کلان دارد اما در جزء جزء آن نیز اعجاب ماورایی نهفته است، گاه عرصه‌ای بسیط را در یک کلمه آن چنان ژرف و عمیق و گسترده می‌یابی که معنی کردن همان جز به تفسیر آن مبذل می‌شود و چه بسا کمال مطلب مقصود محقق نگردد و برای ماهیت و خاصیت آن کلمه می‌بایستی دست به انشاها زد و این خود نیز از بی‌کرانگی عرصه‌ی سخن و قوه‌ی نهان آن است چرا که کلمه شمایل نمادین و چون صدف برون‌نمای دُر سخن است.

اگر غنی‌ترین نیرو و نامحدودترین عرصه و مؤثرترین قوه را به قصد رشد و تغییر و تحولات حیات آدمی در جهان هستی جست‌وجو کنیم بدون شک عرصه سخن آغشته بر سیطره‌ی غایت معنا پاسخ این جست‌وجوست. سخن که از مأخذ لطافت سرچشمه دارد از نرم‌ترین قوایی است که بر سخت‌ترین مراتب و موانع و فرم‌های در تقابل با آدمی فائق می‌آید.

از نگاه مولانا در صورت سخن و مراتب قوای صوتی به طور فی‌نفسه

مضامینی نهفته که به لحاظ معماری درون‌مایه و ساختارش، ماهیتی معلوم بر روح و روان آدمی را عرضه می‌کند و آدمی از آن اصوات به تفکیک و به طور مجرد برای اموری معلوم فی‌مابین همه‌ی جانداران بهره می‌برد و از وجود صوت در حیطه‌ی کلام، لفظ حاصل می‌شود و در این مرتبه آدمی با تلفظ کلمات به عمده نیاز ارتباطی خود و امورات یومیه فائق می‌گردد و در مجموع در پی ادای کلمات تداعی معنی به قصد وصول مقصود تا اخذ مرتبه‌ای عالی‌تر پیش می‌رود و آن مقام معناست که به پشتوانه قوه‌ی اندیشه در قالب سخن فعلیت می‌یابد و این مرتبه در عالی‌ترین رتبه‌ی آن، حریمی می‌سازد و ساختی می‌یابد از بحر اندیشه‌ی قدسی، حیطه‌ای معنا تبار که در حقیقت در پرتو عرصه‌ی سخن، غایت کمال را به قصد تمثای فعلیت در حقیقت معنا حاصل می‌نماید، چرا که از آنجا که ساحت وجودی سخن از حقیقت ذاتی حق تعالی به امانت است لذا متکلم غایت مدار امری حقیقت‌مدار را نشر و کثرت می‌دهد.

اگر به لحاظ تأثیرگذاری بر ماهیت و خواص هریک از هنرها بپردازیم عرصه‌ای ژرف‌تر و مؤثرتر از سخن در کنار همه‌ی عرصه‌ها نخواهیم یافت و سایر آن هنرها حتی اگر از عرصه‌ی سخن بهره نبرند در غایت مقصود خود آن هنرها با موهبت وجود سخن، افق خود را ترسیم خواهند کرد. هر چند تمام داشته‌ها و قوه‌های موجود آدمی موهبتی از حق تعالی است ولی عرصه‌ی سخن کمال ظهور همه‌ی این قوا است. یعنی حتی اندیشه، با سخن متجلی می‌گردد.

چرا که مرتبه‌ی سخن به مجرد خود می‌تواند نقش و ماهیت هر کدام از آن هنرها را نیز ادا کند در حقیقت تمامی هنرها تلاش دارند. از منبع زیبایی قوه گیرند و آن قوه‌ی زیبایی را در شکوه قامت هنر فعلیت دهند تا به یمن این تبادل و ارائه، اندیشه‌ای نو حاصل شود و معنایی نو، ظهور یابد تا در مخاطب به قصد طلب از اثر جهانی نو ایجاد کند و همه‌ی آن در اندیشه متعاقب مخاطب به هیبتی از سخن مورد ارائه بر سایرین واقع گردد و این همان حکم و حکمت سرمدی

عرصه‌ی سخن است، سخن حتی در سکوت نیز جای و حضور دارد. چرا که سخن حقیقی در بحر قدسی در ذخیره است.

سخن در پوست می‌گویم که جان این سخن غیب است

نه در اندیشه می‌گنجد نه آن را گفتن امکان است

موهبت سخن از ندای حق بر حضرت آدم تا به خاتم پل ارتباط و اجابت آدمی بوده و آدمی قبل از همه سخن را شنیده و شناخته، سخن ذخیره‌ای است همواره روبه افزونی و از ژرفای آن می‌توان به اعجاز و موهبات خداوند در قالب کتب آسمانی و کلام حکیمان اشاره کرد و در حقیقت سخن اذعان قلبی و کرداری هر خواسته‌ای را ظهور داده و شمایل می‌دهد، لذا خداوند در میان موهبات خود بر آدمی می‌فرماید: **بخوان پروردگارت را** و این مقام منزلت عالی و مرتبه‌ی متعالی سخن را متجلی می‌کند.

پرگار مولانا

گفت مرا چرخ فلک عاجزم از گردش تو گفتم این نقطه مرا کرد که پرگار شدم
اگر مولانا را در یک عرصه و یک فن و هنر بتوان قادر و فاخر و کمال مطلق حکمای اشراق خواند می‌بایستی وی را حکیم هندسه‌ی ابعاد انسان در بی‌کرانه‌ی هستی نامید و اگر تمامی ماهیات روحی و روانی شخصیت مولانا را زیر ذره‌بین قرار داده و اعلاترین و بلندمرتبه‌ترین شاخصه‌ی وجودی مولانا را مورد شناخت قرار دهیم، شناخت تناسبات بارزترین و شاخص‌ترین بُعد توانمندی این حکیم عارف است. وجود انسانی با تناسبات رشدی استثنایی در مراحل مختلف رشدی وی از کودکی تا الی ماشاء الله و امکان حضور وی در محافل بزرگان اندیشه و فاخرین معاصرش و موهبت حق تعالی در عطا نمودن این چنین روح فراخی و توان و ظرفیت مغزی وی او را صاحب اندیشه‌ای نمود که با پرگاری که مرکز آن از نقطه‌ی حقیقت وجودی حق تعالی بنیان گرفته و محیط دایره‌ی مورد